«وقایع اسرائیلیه» با نگاهی بدبینانه در پی تحلیل رفتار بعدی رژیم عبری است

نقشهٔ بعدی اسرائیل

محمد صادق علیزاده

جنگ بعدی کی خواهد بود؟ چطور خواهد بود؟ چگونه خواهد بود؟! این‌ها پرسش‌هایی است که این روزها با بسامد بالا از هر کسی پرسیده می‌شود که دستی بر آتش پیگیری و تحلیل وقایع این روزهای منطقه دارد. انگار که برای همه مسجل است که رژیم عبری بی‌خیال ماجرا نشده. فرقی هم نمی‌کند روزنامه‌نگار و نظامی باشی یا یک شهروند عادی. خروجی دستگاه تحلیلی هر ایرانی با کمی بالا و پایین به این گزاره رسیده که حمله بامداد ۲۳ خرداد اسرائیلی‌ها هرچند با غافلگیری همراه شد و ضربه‌های سنگینی هم به کشور وارد کرد؛ اما در سطح راهبردی نتوانست توفیقات اولیه تاکتیکی خود را به دستاورد راهبردی تبدیل کند. این یک سمت ماجراست.

سمت دیگر ماجرا تصویری است که در ذهن مسئولان و تصمیم‌گیران اسرائیلی وجود دارد. فارغ از اینکه این تصویر چقدر واقعی است یا نه اما تصمیم‌گیران اسرائیلی معتقدند ایرانِ این روزها، ضعیف‌ترین نسخه ایران سه دهه اخیر است. از نظر اسرائیلی‌ها ضربات متعددی که به نیروهای مقاومت از حماس در نوار غزه و حزب‌الله در شمال سرزمین‌های اشغالی وارد شده، توان ضربه زدن ایران به منافع حیاتی رژیم را کاهش داده است. از نگاه آن‌ها موقعیت فعلی یک پنجره زمانی مناسب برای ضربات کشنده به ایران باز کرده است. موقعیتی که معلوم نیست تا چند دهه دیگر دوباره برای اسرائیل تکرار شود. از همین جهت باید از این موقعیت کمال استفاده و بهره را برد.

کنار هم گذاشتن این مسائل هر تحلیلگری را به همان نتیجه‌ای می‌رساند که شرحش در بند اول این سطور رفت: اسرائیل به احتمال زیاد بی‌خیال ماجرا نخواهد شد. به‌ویژه که حالا دیگر با حمله مستقیم به خاک ایران، معادلات سابق بازدارندگی میان خود و ایران را تغییر داده و به تعبیر عامیانه‌تر، روی خود را با ایران باز کرده است. ایرانیان هم از این سو متقابلاً اهدافی را در دل سرزمین‌های اشغالی هدف قرار داده‌اند. ابایی هم ندارند برای ادامه ماجرا دوباره همان سناریوها را تکرار کنند. هر عقل سلیمی در این شرایط خود را برای بدترین سناریوها آماده می‌کند. حالا با این تفاصیل و تفاسیر پرسش کلیدی آن است که حرکت بعدی اسرائیل چیست؟

آنچه در ادامه این سطور می‌آید بدبینانه‌ترین حالت ممکن است. عقل و منطق حکم می‌کند که در برابر موجودیتی مانند رژیم اسرائیل باید نهایت اقدام را متصور شد و خود را برای بدترین سناریو آماده کرد تا از دشمن رودست نخورد. هرچند واقعیت معمولاً فاصله قابل توجهی دارد با آنچه که برنامه‌ریزی و متصور می‌شود. نکته دیگر آنکه واقعیت طیفی از تصورات است و لزوماً آن چیزی نیست که در یک نقطه متراکم خوش‌بینانه یا بدبینانه محض لحاظ می‌شود. حالا با این پیش‌فرض می‌توان کمی غبار از التهاب زدود و بدترین حالت ممکن را حداقل در مقام نظر و تئوری متصور شد.

اصل اول: غافلگیری

غافلگیری یکی از اصول اولیه و بلکه مهم‌ترین اصل را در اقدامات نظامی و امنیتی اسرائیل به خود اختصاص داده است. پس حرکت بعدی آن‌ها قطعاً تفاوت‌های جدی با اقدامی دارد که در جنگ ۱۲ روزه رقم زدند. جنگ ۱۲ روزه هرچند در سطح راهبردی یک ناکامی برای اسرائیل بود اما نمی‌توان منکر شد که در سطوح تاکتیکی ضربات قابل توجهی به پیکره نظامی و امنیتی ایران وارد کردند. هرچند مجامع امنیتی و نظامی ایران باید نسبت به پر کردن خلأهای خود اقدام کنند اما اگر کسی تصور کند اسرائیل برای ضربه بعدی دوباره به همان طرحی روی خواهد آورد که در جنگ ۱۲ روزه انجام داد احتمالاً با واقعیات دستگاه نظامی و امنیتی صهیونیست‌ها ناآشناست. رعایت این اصل برای صهیونیست‌ها اهمیت حیاتی دارد. شاید ذکر یک مثال بتواند حق مطلب را ادا کند. زمانی که شهید اسماعیل هنیه با شلیک موشک ضدزره در شمال تهران ترور شد، اسرائیلی‌ها حتی روزنامه معتبر نیویورک‌تایمز را وارد طرح خود کردند تا تاکتیک ترور لو نرود و مسئولان ایرانی را حساس نکند. این رسانه معتبر آمریکایی با انتشار گزارشی -که همان زمان هم نادرست بودنش برای اهل فن مشخص بود- مدعی شد که ترور هنیه با انفجار بمب درون محل اقامتش ترور شده است. در ادامه داستانی ساختگی تنظیم شده بود از اینکه چطور دو ماه قبل بمب به داخل ساختمان محل اقامت هنیه منتقل شده بود.

یک گزارش فریب برای آنکه ذهن دستگاه‌های امنیتی ایران از تاکتیک اصلی ترور (شلیک موشک ضدزره) منحرف شود. چرا؟! این تاکتیک قرار بود به شکل گسترده در زمان حمله به ایران مورد استفاده قرار گیرد چنانکه در جنگ ۱۲ روزه قرار گرفت. تمام این سناریو برای خدشه نخوردن به اصل غافلگیری بود. اینکه بعضی از سامانه‌های حیاتی دفاع هوایی ایران نه با حمله جنگنده‌های متجاوز بلکه توسط تیم‌های خرابکارانه از داخل کشور از دور خارج شوند. در این فضا حتی نیویورک‌تایمز هم چه سردبیرش مطلع باشد چه نباشد بخشی از پازل غافلگیری اسرائیل است.

اصل دوم: هجوم سایبری

نکته مهم دیگری برای پیش‌بینی دور بعد رفتار تهاجمی رژیم توجه به مفهوم امنیت ۲۰۳۰ اسرائیل است. سندی که توسط شخص نتانیاهو در سال ۲۰۱۸ تدوین شده. رژیم سنگ‌بنای سند امنیتی ۲۰۳۰ خود در دهه پیش رو را برتری تکنولوژیک، نظامی و سایبری تعریف کرده است. اسرائیل بسترهای جدید ارتباطی و فناورانه از اینترنت تا هوش مصنوعی و توانایی‌های جدید ارتباطی و سایبری را در درجه نخست نه به مثابه یک بستر برای توسعه عادی بلکه اهرمی برای ضربه زدن به منافع دیگران تعریف کرده است. در حوزه مسائل سایبری موضوع به حدی برای رهبران اسرائیلی جدی است که هدف خود را رسیدن به یکی از پنج قدرت برتر دنیا تعریف کرده‌اند تا ضمن دفاع، امکان پیشبرد سیاست تهاجمی خود را علیه دشمنان خود داشته باشند.

حال با تقاطع دادن این محورها (غافلگیری، برتری فناورانه و نظامی و سایبری) و محورهای سنتی منتسب به بن‌گورین (اقدام پیش‌دستانه اطلاعاتی و نظامی در داخل خاک دشمن، ضربه سریع) می‌توان تصویری اجمالی از اقدام بعدی اسرائیل ترسیم کرد. اقدام احتمالی بعدی اسرائیل غافلگیرانه خواهد بود. حداقل در مرحله اول که سرعت و کشندگی ضربه اهمیت بالایی پیدا می‌کند تکرار الگوهای قبلی محلی از اعراب ندارد. اسرائیلی‌ها راهکارهای موجود تجربه شده را بر اهداف خود تحمیل نمی‌کنند بلکه در راستای غافلگیری، برای اهدافی که قصد ضربه به آن‌ها را دارند راهکار خلق می‌کنند. حالا سؤال اینجاست که چه اهدافی در دور نخست درگیری می‌توانستند بالقوه یا بالفعل هدف باشند اما یا نتوانستند یا سمت آن نرفتند؟

طرح‌های فرضی از اقدام احتمالی

احتمالاً توی ذهن می‌توان تعدادی از این اهداف را لیست کرد که می‌توانستند در کنار اهداف نظامی و امنیتی قرار گیرند. اهدافی مثل زیرساخت‌های ارتباطی و مخابرات و رسانه، زیرساخت‌های انرژی از قبیل آب و برق و گاز و تأسیسات پالایشگاهی، مراکز و افراد علمی فعال در حوزه‌های حیاتی و لبه فناوری و در نهایت هم مقامات و مسئولان عالی سیاسی کشور. دشمن هیچ خط قرمز و محدودیت قانونی، اخلاقی و انسانی برای خود قائل نیست، دیگر نه تنها اهداف و تأسیسات نظامی کشور بلکه هیچ هدفی از جمله این اهداف را هم نباید از اقدام احتمالی بعدی دشمن مصون دانست.

حال اگر محور فناوری و سایبرنتیک را به موضوع اضافه کنیم اوضاع قدری روشن‌تر می‌شود. ترجمه این تحلیل مثلاً که می‌تواند مستقلاً یک اقدام باشد یا مکمل و پیوست یک اقدام نظامی قرار گیرد، می‌تواند نوعی خرابکاری سایبرنتیکِ پنهان و غیررسمی برای از دور خارج کردن زیرساخت‌های حیاتی کشور باشد. اتفاقی که نمونه پایلوت آن پیش از این با پروژه استاکس‌نت در اواخر دهه ۸۰ انجام شده بود. آلودگی نرم‌افزاری که باعث سوءعملکرد سامانه‌های هدایت و کنترل و صدمه خوردن بخشی از زیرساخت‌های هسته‌ای در بوشهر و نطنز شد. از یاد نبریم مقدمه اصلی جنگ ۱۲ روزه که راه را برای ضربه نظامی هموار کرد، اقدامات ضدامنیتی در داخل کشور بود؛ از راه‌اندازی خط تولید ریزپرنده در کشور گرفته تا اجیر کردن گروه‌های خرابکار برای ضربه زدن به سایت‌های پدافندی کشور.

یا به طور مثال بعضی زیرساخت‌ها مثل زیرساخت‌های ارتباطی و مخابراتی کشور -که در جریان جنگ ۱۲ روزه زیر ضربه نرفتند- می‌توانند در صدر بانک اهداف اقدام احتمالی بعدی باشند. نتیجه؟! خاموشی گسترده و قطع ارتباطات در گستره وسیعی از کشور. یک بستر مساعد که می‌تواند با اقدام‌های ضدامنیتی دیگر مانند ترور مقامات عالی کشور، اقدام مجدد نظامی، فعال کردن بعضی هسته‌های ضدامنیتی و تجزیه‌طلبانه داخل کشور و یا تلفیقی از همه این‌ها همراه شود. اسرائیل بعد از ۷ اکتبر خود را با تهدید وجودی مواجه دیده و هیچ مانع و خط قرمزی در برابر خود نمی‌بیند. به مانند جانوری وحشی که در گوشه سه‌کنج ژئوپلتیک گیر افتاده و حالا چاره‌ای به جز پنجه کشیدن ندارد. او امنیت و ثبات خود را در عدم امنیت و عدم ثبات در جوامع منطقه می‌داند.

آنچه شرحش در سطور فوق رفت یک گزارش تهدید بود که سعی داشت از ذهن دشمن، بدبینانه‌ترین سناریو را طراحی کند تا مشخص شود ایران در مقام پدافند غیرعامل باید در چه سطحی از آمادگی قرار گیرد. مشخص است که واقعیت همیشه فاصله معناداری با تحلیل داشته باشد. مضاف بر اینکه در این تحلیل، پاسخ متقابل تهاجمی ایران لحاظ نشده است. پاسخی که حداقل در جنگ ۱۲ روزه ثابت شد می‌تواند رژیم را در تداوم رفتارهای وحشیانه‌اش مجبور به تجدیدنظر کند.